



اسلام برای بقا باید جهان‌بینی و علمی مطابق خود درست کند

سیدحسین نصر در گفتگویی ضمن تشریح تاریخ پیدایش موسسه حکمت و فلسفه گفت: اگر اسلام بخواهد باقی بماند باید جهان‌بینی و علمی مطابق خود درست کند نه اینکه تمدن دیگر و یک علم لادری را اتخاذ کند.

سیدحسین نصر در گفتگویی ضمن تشریح تاریخ پیدایش موسسه حکمت و فلسفه گفت: اگر اسلام بخواهد باقی بماند باید جهان‌بینی و علمی مطابق خود درست کند نه اینکه تمدن دیگر و یک علم لادری را اتخاذ کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، پایگاه اینترنتی علم و سیاست موسسه اشراق، با سیدحسین نصر گفتگویی انجام داده است که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید؛

در آخرین روزهای سال گذشته ریاست انجمن حکمت و فلسفه ایران تغییر کرد. پس از چندین سال که از ریاست حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه بر انجمن می‌گذشت، غلامرضا ذکیانی ریاست آن را بر عهده گرفت. موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران شاخص‌ترین نماد مواجهه سنت فلسفی ایران با جهان معاصر بوده است. اولین رئیس و مؤسس آن پیش از انقلاب سیدحسین نصر بود. پس از انقلاب غلامرضا اعوانی، سپس حجت الاسلام خسروپناه و اکنون ذکیانی رؤسای این موسسه بوده‌اند. حضور چهره‌های برجسته فلسفی ایران همواره موقعیتی خاص به موسسه بخشیده است. برخی علاقه‌مندند حضور ذکیانی در مقام ریاست موسسه را آغاز دورانی تازه که در آن فشارهای سیاسی از روی اعضای هیئت علمی برداشته شده است، تلقی کنند و به آن روی خوش نشان دهند. گویا با رفتن خسروپناه بسیاری تنش‌های سیاسی از میان رفته است و توافقی میان اعضای هیئت علمی این موسسه با وزارت علوم ایجاد شده است. اما دوره جدید که ذکیانی آغازگر آن است، پرسش‌های اساسی درباره وضعیت نهاد علم و فلسفه در ایران را از میان نمی‌برد.

وقتی برای پرسیدن سؤالاتی که گمان می‌بردیم راه گشای برخی مسائل اساسی هستند، سراغ مدیران گذشته و امروز موسسه رفتیم، هیچکدام روی خوش نشان ندادند، هر یک به بهانه‌ای مصلحت را در بحث درباره گذشته و آینده انجمن، و مسائلی که باید درباره وضع اساسی فلسفه پیش کشید، نمی‌دیدند. در میان گذشته‌گان انجمن اما یکی از مهمترین‌ها، یعنی سیدحسین نصر که بنیان‌گذار انجمن بوده است، حاضر به گفت‌وگو در این باره شد.

این گفت‌وگو مجالی شد تا از تاریخ پیدایش نهاد سنت مند فلسفه در ایران سوال کنیم. مجالی که جویا شویم؛ مسئولیت عمومی و سیاسی فلسفه چیست؟ چگونه علم و فلسفه بی‌آنکه به خلوت خود پناه ببرد، تأثیری در امور خواهد داشت؟ مسئولیت نهادی که متکفل فلسفه در ایران است، چیست و فلسفه چگونه می‌تواند از مسئولیت خود حراست کند؟ پاسخ‌هایی که دکتر نصر دادند، اگرچه عمدتاً ارجاع به تاریخ پیدایش موسسه دارند، اما همچنان جایی برای گوش دادن و کنکاش دوباره درباره ماهیت فلسفه باز می‌کنند.

* شما به عنوان بنیان‌گذار انجمن حکمت و فلسفه ایران، ایده خاصی درباره جایگاه فلسفه و نقش آن برای درک موقعیت تاریخی‌مان داشته‌اید. به عنوان اولین پرسش ایده اولیه خود را درباره دلیل تشکیل این انجمن و اینکه چه سرنوشت، وظیفه، جایگاه و شکلی برای آن در نظر داشته‌اید بفرمائید.

بسم الله الرحمن الرحيم. وقتی در سال ۱۳۳۷ به ایران برگشتم و بعد از اینکه سال‌ها در آمریکا در دوره دکتری در دانشگاه هاروارد درس خوانده بودم، از همان جا خیلی متوجه اصالت فلسفه اسلامی بودم و علاقه فوق‌العاده به فلسفه اسلامی داشتم و عمرم را صرف این کار کردم. با اساتید بزرگ فلسفه مانند علامه طباطبائی، سید محمدکاظم عصار، ابوالحسن رفیعی قزوینی و الهی قمشه‌ای که اساتیدم بودند تماس گرفتم. تمام سال‌هایی که در دانشکده ادبیات در اولین دانشگاه استاد فلسفه و رئیس دانشکده و دانشگاه بودم، در تمام آن سال‌ها در عین حال شاگرد فلسفه بودم و هم با دانشمندان خارج از ایران خیلی تماس داشتم. برای اینکه ایران را به عنوان مهد اصلی فلسفه از لحاظ بین‌المللی نشان دهیم و خودمان نیز به واسطه افرادی که به اینجا می‌آیند و علاقمند به سنن فلسفی ما هستند تقویت شویم.

این کار من در این سال‌ها بود و خیلی فعالیت‌ها در این زمینه انجام پذیرفت که وارد بحث نمی‌شویم، ولی نوشتن مقداری آثار به انگلیسی و کمی به فرانسه در خارج از ایران و آثار فارسی، (بیشتر به زبان خارجی) باعث شد که به

عنوان عضو اصلی انستیتو بین المللی فلسفه در پاریس - چیزی مثل آکادمی فیزیک در ایران- شدم که همیشه کمتر از ۱۰۰ عضو دارد و تمام فلاسفه بزرگ اروپا به جز هایدگر که به خاطر مسائل سیاسی طرفدار نازی ها و هیتلر بود همه افراد مثل امانوئل لویناس و دیگران جزء این انستیتو بودند. این افتخار خیلی بزرگی بود. اولین مسلمان و ایرانی بودم که آنجا رفته بودم. در روزنامه های فرانسه و بعد در روزنامه های ایرانی هم منعکس شد و جنبه ملی پیدا کرد و باعث افتخار ایرانی ها شد. مرا خواستند و لطفی به من بود.

این چیز مهمی نبود که می خواستم بگویم ولی نتیجه این بود که با ریموند کلیانوسکی رئیس انستیتو بین المللی فلسفه، یک دانشمند آلمانی الاصل ولی ساکن کانادا که در فلسفه دوره رنسانس خیلی معروف بود، اولین استادم در این کار که خیلی مرد شریف و خوبی بود، صحبت کردم و قرار شد سالی یک بار انجمن بین المللی فلسفه افرادش در جاهای مختلف همدیگر را ملاقات کنند. یک سال آتن، رم، برلین، پاریس و بیشتر در اروپای غربی بود. او پیشنهاد کرد ما جلسه ای در ایران داشته باشیم. به ایران آمد و من او را پیش ملکه بردم چون خیلی به موضوع علاقمند بود. بنده فکر انجمن فلسفه را هم کرده بودم ولی کلیانوسکی بود که پیشنهاد کرد ایران که همیشه یکی از مراکز بزرگ فلسفه در جهان بوده است چرا شما در ایران یک مرکز فلسفی درست نمی کنید؟! در واقع نهاد و نطفه فکر این انجمن فلسفه که در موردش صحبت می کنیم توسط او به ملکه ارائه شد ولی در ذهن من هم چنین چیزی بود.

موازی با او توشی هیکو، دانشمند معروف ژاپنی که او هم دوست من بود (ایشان در دانشگاه مک گیل درس می داد و آنجا با ایشان ملاقات کردم بعد به ایران آمد و علاقمند به فلسفه ایرانی شد). هم چنین نظری داشت که کاش چنین مرکزی در ایران درست می شد. خلاصه بعد از اینکه کلیانوسکی رفت من به طور جدی دنبال این فکر افتادم. مشکل هم بود، چون من آن موقع تازه رئیس دانشگاه شریف فعلی شدم که خیلی خیلی کار سنگینی بود. شاگردان شلوغ می کردند، گرفتاری بود، دانشگاه سطح بالای علمی داشت، خودتان می دانید که الان هم بهترین دانشگاه علمی ایران است و یک کار تمام وقت بود. ولی باین همه دنبال این کار بودم و توانستم پله به پله این جریان را به منصف ظهور برسانم.

اولاً گروهی از دانشمندان ایرانی را پیدا کردم که یا مستقیماً فیلسوف بودند یا به فلسفه علاقه زیادی داشتند و به عنوان هیئت مدیره و هیئت امنا کار می کردند. از استادان فلسفه مثل دکتر یحیی مهدوی. افراد دیگری مثل آقای دکتر عبدالله انتظام که رسماً فیلسوف نبود. یک وقت وزیر خارجه ما و رئیس اداره نفت بود، ولی از خانواده ای صوفیانه بودند و خیلی علاقمند فلسفه و مطالعه کرده در این زمینه بودند. این وسط آقای شهابی هم که همیشه خیلی علاقمند به این مرکز بودند خیلی فعالیت می کردند و مرا تشویق می کردند که این مرکز را درست کنیم و حتی ایشان بود که پیشنهاد کرد آن را انجمن سلطنتی فلسفه کنند و ارتباطی هم به دولت و دانشگاه نداشته باشد؛ یعنی به شما استقلال می دهد، بودجه مستقیم از مجلس می گیرید و هر کاری می خواهید می کنید و با توجه به شرایط آن زمان درست بود و از قید دانشگاه در می آمد. خلاصه از جاهای مختلف این فکر تشویق شد و بنده نشستم و این گروه را به وجود آوردم که هیئت امنا یا هیئت ناظر باشد. علاوه بر این افراد آقای سید جلال آشتیانی و مرتضی مطهری هم در نقش مشاورین بودند و در انجمن فعالیت داشتند ولی عضو هیئت امنا نبودند اما عضو علمی انجمن بودند. بعداً آقای دکتر میرزا مهدی حائری هم به آن ها پیوستند.

می خواستم مرکزی درست کنم که اولاً مرکز تفکر اصیل خودمان باشد. بیشتر فلسفه اسلامی در ایران بوده است از فارابی و ابن سینا بگیرد تا بیاید به میرداماد و ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری و دیگران. البته ممکن است کسی بخواهد در مورد فلسفه اسلامی در اندلس مطالعه کند ولی می خواستم مرکزی برای فلسفه اسلامی ایران باشد؛ از فارابی بگیرد تا ملاهادی سبزواری، علامه طباطبایی و دوران خودمان.

ثانیاً مرکزی باشد برای برخورد اصیل علمی و مثبت بین تفکر ما و تفکر تمدن های دیگر. سوم نه فقط بین ما و غرب باشد بلکه فلسفه های غیر غربی و غیر اسلامی که بیشتر با آن آشنا شویم. از قرن نوزدهم به بعد یا حتی قرن هجدهم در تمام آسیا، همه صحبت از فلسفه تطبیقی ژاپن و غرب، هند و غرب، یا ایران و غرب می کردند. خب ایران و ژاپن چه؟ ایران و چین چه؟ ایران و فضای بزرگ هند چه؟ این خیلی کم بود؛ یعنی گفت وگویی بین تمدن های بزرگی که در آن ریشه ها و سنن بزرگ فلسفی بوده با غرب وجود داشت ولی من می خواستم هم با غرب باشد هم بین خودشان. این بود که جز هیئت مدیره مشاور انجمن، بنده گروهی از متفکران مشرق زمین از هند، مالزی و... را دعوت کردم و یک محیط اصیل هم ایرانی و هم بین المللی از لحاظ فکری به وجود آمد، چون خیلی معتقدم که محیط در تفکر کسی که در آن محیط است اثر می گذارد. از اول سعی کردم یک محل کاملاً ایرانی برایش پیدا کنم.

ملکه به من گفت هر چقدر پول بخواهید به شما داده می شود و ساختمان بگیرد. در عباس آباد آن موقع ساختمان

بزرگی داشت ساخته می شد. گفتم خیر، من می خواهم دو کار کنم یکی اینکه کمی بافت قدیمی تهران را حتی المقدور حفظ کنم و گشتم ساختمان مسکونی مرحوم لقمان الملک در سفارت فرانسه را گرفتم. ایشان در دوره پهلوی وزیر بهداشتی و از اطباء معروف بود و با هم دوست و قوم و خویش هستیم، آن را پیدا کردم و خوشوقتانه خریدم و خیلی به صورت سنتی مرمت کردم؛ یعنی خودم به اصفهان رفتم و آجرهای آبی که الآن در انجمن هست را سفارش دادم و رنگش را انتخاب کردم و معمارش را از اصفهان آوردم. حتی مبل هایی که آنجا هست تا حد امکان به سبک ایرانی است. از مینیاتورهای دوره صفوی و غیره مطالعه کردیم. صندلی در سالن غربی است، ما نمی توانستیم سالنی داشته باشیم که همه روی زمین بنشینند و صندلی نباشد، ولی سعی کردیم صندلی ها مثل صندلی سنتی تمدن خودمان باشد. حتی اتاق درس دانشگاه ها صندلی و میز داشت ولی برخی اتاق های ما فقط روی زمین بود. وقتی خودم درس عرفان و شرح گلشن راز می دادم همیشه روی زمین بود و ۲۰ تا شاگرد دور من روی زمین چهار زانو مثل مسجد و مدارس و سبک علمای قدیم خودمان می نشستند.

خوشوقتانه این انجمن به وجود آمد. عمرش حدود ۵ سال بود که قبل از انقلاب آنجا را اداره می کردم و بعد از ایران رفتم. در عرض این ۵ سال ۵۰ تا کتاب چاپ کردیم که واقعاً دنیا را تکان داد و مجله «جاویدان خرد» را درآوردیم که هنوز هم مثل آن نیست. وقتی انقلاب شد در انگلیس بودم و بعد به آمریکا رفتم. یک جوانکی را به عنوان رئیس انجمن آوردند که می گفت کاری ندارد و ما مجلات این ها را در عرض یک روز درمی آوریم. مجله ای که آن را تمام کرده بودم و در چاپخانه بود را بیرون آورد و تنها کاری که کردند آرم انجمن را برداشتند و چیز دیگری گذاشتند. بعد از آن یک کلمه هم نتوانستند دریاورند! سالیان دراز گذشت که دوباره نتوانستند جاویدان خرد را احیاء کنند.

به رغم همه تحولاتی که رخ داد و خیلی از این تحولات باعث تضعیف برخی از نهادهای فرهنگی ما در چند سال اول انقلاب شد اتفاقاً به خواست پروردگار انجمن فلسفه از این لحاظ زیان بزرگی ندید؛ یعنی استقلالش باقی ماند. البته ایزوتسو به ژاپن برگشت. هانری کربن هم فوت کرد. در پاریس که انقلاب شد همان جا مرخص شد و فوت کرد. ولی خیلی ها ماندند و استمرار باقی ماند. مخصوصاً آقای دکتر غلامرضا اعوانی که ایشان ۵۰ سال است دوست من هستند. از شاگردان من بودند و الآن از استادان عالی ایران هستند بعداً رئیس انجمن شدند و استمراری دوباره برای آن فکری که برای انجمن داشتم به وجود آمد که خوشوقتانه هنوز هست.

*به این ترتیب معتقدید که ایده کلی شما در مورد انجمن، ولو اینکه بعد از انقلاب با سختی هایی مواجه شد، توسط اعضای انجمن و آقای دکتر اعوانی، در مجموع ادامه پیدا کرد؟

تا حد خیلی زیاد.

*همان طور که مطلع هستید بعد از انقلاب با اینکه مسأله حقیقت جدی تر از گذشته شد، اما فلسفه کماکان نتوانست در جایگاه اساسی خودش نقش آفرینی کند. به این معنی که علوم احساس تکرار و یتیمی می کنند و درکی از جایگاه تاریخی شان ندارند. رها شدن علم در دست فلسفه علم و فلسفه های تحلیلی در زمره نتایج این ضعف بود. خود انجمن هم ذیل مدیریت آقای اعوانی روی خوشی به این رویکردهای جایگزین فلسفه نشان داد. آنچه که از مرکزیت و تعیین کنندگی علمی و سیاسی انجمن هم انتظار می رفت عملاً محقق نشد. آیا این شرایط با ایده ی شما درباره فلسفه و جایگاهی که برای انجمن در نظر داشتید، یعنی نوع رابطه اش با قدرت، دانشگاه، علوم و سنت رابطه اساسی ندارد؟

بنده وقتی انجمن را به وجود آوردم، استاد فلسفه دانشکده ادبیات بودم و آنجا هم خیلی مبارزه می کردم. به این امر واقف بودم که فلسفه از دیدگاه اروپا و نه از دیدگاه ایران آنجا تدریس شود. ۲ سال هم فلسفه اسلامی مرحوم آقای عصار و دیگران را تدریس می کردم که جنبه جنبی داشت. دیدگاه فلسفه دید رودخانه سن و پاریس و فرهنگستان بود که این از آخر دوره قاجاری کم کم در ایران رشد کرده بود و در دوران پهلوی خیلی بیشتر، هنوز هم همین طور است.

بنده ۲۰ سال استاد دانشکده ادبیات و ۴، ۵ سال رئیس دانشگاه بودم. خیلی کوشش می کردم. قدرت داشتم و کارهای مختلف می کردم. رشته های جدید معرفی کردم. باستان شناسی را گروه کردم. درجه درست کردیم. زبان های باستانی ایرانی و عربی را مورد توجه قرار دادیم. کارهای بزرگی کردم که در عرصه علوم انسانی در ایران تحول ایجاد کرد، ولی زورم به این نرسید، چون یک نوع غرب زدگی است. فرید را خودم استاد رسمی دانشگاه تهران کردم. ایشان کلمه غرب زدگی را به کار می برد و البته به معنی دیگری، عصبانی می شد وقتی همه به کار می بردند. این دیدی که به فلسفه غربی وجود دارد از دوره دکتر هوشیار، وقتی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ با چند دانشکده دیگر توسط رضاشاه تأسیس شد، ریشه دوانده بود.

از آن طرف هم حوزه علمیه قم را داشتید که بیشتر از همه با فعالیت های علامه طباطبایی و حمایت آیت الله بروجردی رشته های معقول و خصوصاً فلسفه شکوفا شد. در حوزه های علمیه ما، خیلی از فقها مخالف فلسفه بودند. برخی اوقات کتاب های فلسفه را نجس می گفتند. خود آیت الله خمینی مبارزه بزرگی داشتند. ایشان هم فیلسوف بودند. ۵۰ سال فلسفه و عرفان خوانده بودند و وقتی جوان بودند برخی طلاب سمت شان ریگ می انداختند، چون داشتند فلسفه ابن عربی و فصوص را می خواندند.

به هر حال علامه طباطبایی برای احیای فلسفه نیرویی در قم ایجاد کرد و الحق و الانصاف خیلی تغییر کرد. من سر کلاس های شفا ایشان رفتم ۵۰۰ تا طلبه بودند. کتاب شفا از بحث های مشکل مشائی است. از یک طرف در قم فلسفه خیلی فعالیت داشت، از طرفی هم در بقیه ایران در دانشگاه تهران و بعد دانشگاه تبریز - به عنوان دومین دانشگاهی که در رشته علوم انسانی آن فلسفه ایجاد شد. بعد دانشگاه فردوسی، شیراز و غیره بود که بیشتر توجهشان به فلسفه غربی و مخصوصاً فرانسوی بود، یا به جهتی به فلسفه آنگلوساکسون که بعداً آمد. این جنبه دوقطبی داشت.

وقتی آمدم انجمن فلسفه را درست کنم خودم کسی بودم که سال ها در غرب و ایران فلسفه خوانده بودم و یک پا در هر مِلک داشتم. این است که سعی کردم محیطی درست کنم که جوهرش سنت فلسفی خودمان باشد نه اینکه با اسم حسین و حسن در تهران از دکارت صحبت کنیم. از دکارت صحبت کنیم، ولی دیدگاه فلسفه خودمان باشد. جایی باشد که اصالت فلسفی و فکری خودمان را داشته باشیم. از طرفی ریشه داشته باشد در آنچه در قم و جاهای دیگر تدریس می کنند؛ یعنی سنت و فلسفه خودمان، ملاصدرا، سهروردی و ابن سینا، از طرفی هم نسبت به فلسفه غربی آگاهی داشته باشیم؛ فلسفه های غیر اسلامی و غیر غربی که خیلی برای خنثی کردن تفکر غربی و غرب زدگی مهم بود. الآن که مجله های فلسفی از ایران را باز می کنم هر کسی در فرانسه روی زمین تف انداخت در مورد او مقاله ای هست ولی از بقیه دنیا خبری نیست! درست همان دیدگاه هنوز هست! من می خواستم این در دانشکده ادبیات شکسته شود. ایران از لحاظ جغرافیایی مرکزیت جغرافیایی بین آسیا و قاره اروپا دارد؛ این مرکزیت از لحاظ فکری هم باید به وجود آید و حفظ شود.

بعد از انقلاب تمام هدف های بنده متأسفانه به منصف ظهور نرسید ولی برخی از آن ها رسید و آقای دکتر اعوانی از این ها خیلی آگاه بود. حتی وقتی از فدراسیون بین المللی جوامع فلسفی (FISP) استعفا دادم پیشنهاد دادم ایشان جای من باشد تا یک ایرانی آنجا باشد. فدراسیونی که تمام انجمن های دنیا را اداره می کند و من عضو هیئت مدیره آنجا بودم و ایشان عضو آن بود و سعی کرد رابطه با چین و ژاپن ایجاد کند. ایشان در چین و اروپا هم سال ها درس می داد. آقای دکتر اعوانی خیلی فعال بود و برای فلسفه اسلامی اصالت قائل بود ولی آن طور که می خواستم همه چیز پیش نرفت، چون با یک گل بهار نمی شود. اینکه بتواند روی فلسفه به طور کلی در ایران اثر بگذارد نشد.

مؤسس جمهوری اسلامی کسی بوده که ۴۰ سال اسفار خوانده، مدرس فلسفه بوده فقط فقیه نبوده و عمرش را صرف عرفان و فلسفه کرده است. آیت الله خمینی را از نزدیک می شناختم ایشان علاقمند به مسائل فقهی بود، اما فقیه و بزرگ قم نبود، ایشان حکیم و عارف بود. ۸۰ درصد وقت مطالعه ایشان صرف خواندن کتاب های فلسفی و عرفانی و ۱۰ و ۲۰ درصد صرف کتاب های فقهی می شد. فکر می کردم با آمدن چنین شخصی به عنوان رهبر ایران با آن قدرت، فلسفه گسترش پیدا می کند. ایشان که زود فوت کردند ولی یک مدت هم الحمدلله شاگردان علامه طباطبایی، دو آملی و افراد دیگر تدریس فلسفه اسلامی را ادامه دادند، ولی در دانشکده ادبیات - که مادر تمام فلسفه ایران است - در مسیر تمام تحولاتی که سعی کردم به وجود بیاورم قدمی دیگر برداشته نشد. یعنی جوری بشود آنجا که همین طور که ما در تهران ایستاده ایم کپنهاگ و بیجینگ را از دید تهران می بینیم یکی در شرق (چین) و یکی در غرب (دانمارک) است، همین جور هم فلسفه را از دیدگاه خودمان ببینیم. نه اینکه اسم ما حسن، محمود و حسین باشد ولی هویت فلسفی ما اصلاً ایرانی و اسلامی نباشد. چیزی که فکر می کردم با انقلاب اسلامی این طور می شود و نشد! الآن به همین جهت بحران های بزرگ از لحاظ فکری پیش آمده است.

الآن مثلاً علوم انسانی را اسلامی کردند. من اول دانشجوی دانشگاه هاروارد بودم و فیزیک خواندم. آن ها که در ایران این علوم را دنبال می کردند اصلاً فکر این مسائل را نمی کردند. می گفتند ما الآن باید فیزیکی را که نیوتن یا گالیله کشف کردند و بعد در ماکسول و اینشتین فلان فلان کردند را دوباره درس بدهیم. اصلاً فکر اینکه چه ارتباطی با فرهنگ و فلسفه ما دارد اصلاً وجود نداشت.

در علوم جدید بودن و نبودن خداوند یکسان است، از لحاظ فلسفی و علمی خداوند هیچ سهمی در علوم جدید ندارد

در علوم جدید بودن و نبودن خداوند یکسان است. از لحاظ فلسفی و علمی خداوند هیچ سهمی در علوم جدید ندارد استغفرالله. در دانشگاهی که خودم در آن خدمت می کردم، دانشگاه شریف فعلی، اگر کسی دستگاه جدیدی اختراع کند فخر ملت و بزرگی اسلام می شود. این طور نیست! بله فخر ملت از لحاظ تکنولوژی می شود ولی از لحاظ اسلام نیست. درست برعکس است. اگر اسلام بخواهد باقی بماند باید جهان بینی و علمی را مطابق خود درست کند نه اینکه تمدن دیگر و یک علم لادری را اتخاذ کند؛ صرفاً چون پیامبر(ص) فرموده «العلم نور» و احادیث دیگر در اهمیت علم. آن علم کوانتوم مکانیک نیست. باید به کوانتوم مکانیک پاسخی از دیدگاه تفکر اسلامی داد.

یک مقاله ۲۰ صفحه ای برای فیزیکدان بزرگ غربی ولفگانگ اسمیت نوشتم. من در فیزیک کار نمی کنم، ولی این استثنائاً مقاله ای در مورد کوانتوم مکانیک و نقدی است که ولفگانگ اسمیت از دیدگاه سنتی می کند و اینکه چقدر برای ما مهم است. آدم خجالت می کشد که به جای اینکه یک ایرانی این کار را بکند، یک کاتولیک آلمانی الاصل که در کالیفرنیا زندگی می کند این کار را می کند. ما حتماً باید بتوانیم این علوم را از دیدگاه خودمان ببینیم.

اگر اسلام بخواهد باقی بماند باید جهان بینی و علمی را مطابق خود درست کند نه اینکه تمدن دیگر و یک علم لادری را اتخاذ کند

حتی درباره واژه علوم انسانی ما این همه تقسیم بندی علوم در اسلام داریم. از ابو یعقوب کندی گرفته تا فارابی، ابن سینا، ملاصدرا، ابن خلدون و دوران خودمان که خیلی معروف است. در هیچ کدام از این ها واژه علوم انسانی را پیدا نمی کنید. آیا می شود گفت علوم انسانی وجود نداشته؟ خیر. این همه شعر گفتیم ادبیات، فلسفه، مورخ، جامع التواریخ و دیوان حافظ داشتیم که همه علوم انسانی است، ولی تحت آن مقوله دیده نمی شود.

وقتی دانشکده ادبیات را درست کردیم در دوره پدرم و رضاشاه، اسم آن را دانشگاه ادبیات گذاشتیم. این به عنوان ادب به معنای سنتی اش بسیار صحیح بود، ولی چون این کلمه به معنای سنتی فراموش شده بود، وقتی خودم رئیس دانشکده بودم بحث شد که از این ماه بیشتر ادبیات را درس بدهیم و من گفتم ما فلسفه، روانشناسی، تاریخ، جغرافیا، زبان های خارجه، باستان شناسی و... را درس می دهیم، پس نمی توانیم فقط ادبیات بگوییم. آمدند علوم انسانی را به آن اضافه کردند. این یک واژه فرنگی بود و ایرانی نبود. آیا شنیدید ابن سینا از علوم الانسانی در کتاب شفاء صحبت کند؟ خیر. این هم یک نوع بدعت خارجی بود که ضروری بود. مثل اتومبیلی که خریدیم بعدی اسمی روی آن بگذاریم و در خیابان ها برانیم، ولی ما در تمدن خودمان آنچه محتوای علوم انسانی بود داشتیم. در تقسیم بندی علوم ابن خلدون که خیلی مفصل است واژه علوم انسانی وجود ندارد. ما باید بتوانیم این علوم را در برگیریم به نحوی که به سنت فکری و علمی خودمان ارتباط پیدا کند والا تمدن ما معدوم است.

*بعد از انقلاب بسیار تلاش شد که علوم با گذشته و آینده و با خود ما نسبتی داشته باشند و همانطور که می فرمائید انجمن حکمت نیز اساساً با همین دغدغه تأسیس شد، در حالی که خیلی ها دقت نظری در این زمینه نداشتند. انجمن اما موضع خاصی در قبال فلسفه اتخاذ می کند که نسبت زیادی دارد با کلیدواژه «سنت» که از زبان شما زیاد شنیده ایم، و به این ترتیب معنا شده که حمایت هایی بشود تا اعضا بنشینند در گوشه ای و مطالعاتی کنند و عملاً ایفای نقش فلسفه اتفاق نیفتد. با توجه به اینکه می فرمائید برای تقریباً تمام طول عمر انجمن ایده شما برای اداره پیگیری شده کارنامه انجمن را در زمینه سرپرستی علوم و به عهده گرفتن بار این مسئولیت و رسالت اساسی چقدر موفق ارزیابی می کنید؟

به نظر بنده در کار پایه ریزی اصول فلسفی ما به لسان امروزی چنان که بتواند نقاد علمی باشد که ادعا دارند علوم هستند، ولی پایه هایشان غیر از پایه فلسفه ماست، زیاد موفق نبوده است. اولاً باید بدانیم فلسفه فعالیت انجمنی نیست، فعالیت شخصی است. فرد است که فکر می کند. انجمن آن محیط و وسیله را فراهم می کند. ما در انجمن کسانی مثل دکتر دینانی و اعوانی را داشتیم که در فلسفه اسلامی خیلی زحمت کشیدند و تلفیق ها و وحدت هایی ایجاد کردند که خیلی آثارشان بارز و مهم است، ولی اتفاقاً این دو بزرگوار که در انجمن در این چند سال در فلسفه اسلامی ما از همه برجسته تر بودند کارشان با علوم جدید نبود و آگاهی از این علوم نداشتند.

کسی که می خواهد کار کند، باید واقعاً بداند فیزیک چیست، نه اینکه فقط یک کتاب در قم خوانده باشد. باید بداند فرضیه های فیزیک نیوتنی چیست. این ها هم مطالب پیچیده ای است. در ایران عده ای را داریم که این مطالب را تا حدی وارد هستند، ولی ریشه آن ها در فکر اسلامی نیست. افرادی را داریم که مثلاً منطق علوم جدید را بلد هستند.

افرادی هم مثل دکتر موحّد هستند که استثنایی هستند که هم این ها را بلدند و هم در فلسفه اسلامی تبحر دارند، ولی واقعاً کم هستند. متأسفانه ما هنوز نتوانستیم به چیزی مثل طبیعیات شفا برسیم. این ها جزء تمدن اسلامی است. فرق دارد با باب طهارت از فلان کتاب فقهی، ولی از دیدگاه علوم اسلامی و جهان بینی کلی اسلامی هنوز نتوانستیم این کار را برای دوران خودمان انجام دهیم.

فلسفه فعالیت انجمنی نیست، فعالیت شخصی است، فرد است که فکر می کند، انجمن آن محیط و وسیله را فراهم می کند

رسیدن به اینجا به چند مرحله لازم دارد:

اول از همه قبول اصالت تفکر خودمان است. تفکر سنتی اسلامی؛ یعنی وقتی ملاصدرا، ابن سینا و سهروردی است گرچه اختلافاتی بین نظراتشان است ولی درباره مسائل متافیزیکی صحبت می کنند. این فقط امر تاریخی نیست، این امر زنده فلسفی است؛ یعنی فلسفه اسلامی درخت زنده است، بله شاخه هایش این طرف و آن طرف هست ولی درختی است که تنه و ریشه اش یکی است و به وحدت خداوند برمی گردد.

دوم اینکه ما فلسفه های دیگر مثل فلسفه های غربی را خوب بشناسیم، ولی برای شناخت شما یک عالم و معلوم می خواهید. اگر عالم در معلوم محو شود اصلاً علمی وجود ندارد. اگر یکی از دانشمندان ما در دانشگاه تهران به شیوه فلان فیلسوف فرانسوی فکر کند ولی اگر دیدگاهی غیر از آن فیلسوف فرانسوی نداشته باشد و در علوم ادغام شده باشد به درد ما نمی خورد. ما از این ها خیلی زیاد داریم. ژاپنی ها بیشترین شرح را در پنجاه سال اخیر بر کانت نوشته اند. اصلاً حیرت آور است. ما احتیاج داریم بتوانیم داده های علمی و فلسفی که الان هجوم آورده است را نقد کنیم و این الان برای ما چالش است.

سوم دانشگاه هایی که داریم با توجه به نقدی که از علومی غربی کردیم باب جدیدی در تاریخ علوم و فلسفه خودمان باز کنند که هم ایرانی و اسلامی باشد و هم آگاهی داشته باشد که نیوتن در مورد نیروی جاذبه چه گفته و چه نقدی بر نیوتن در ۱۰ سال گذشته شده است. علوم غرب زود تغییر می کند. تا بیایم تقلید کنیم خود آن علوم تغییر کرده و مثلاً افرادی که در ۱۹۰۰ چیزی نوشتند در دفاع از علوم آن روز، خود علوم آن روز الان دیگر مورد قبول فیزیک نیست.

این سه عاملی که گفتم ان شاءالله بتواند مورد توجه دانشمندان جوان ما، کسانی که ریشه دارند و استادان بزرگ ما قرار بگیرد و کار خیلی بزرگی است. کار انجمنی به معنی جمعی است ولی فردی هم هست؛ یعنی نمی شود مثل تیم فوتبال ۱۱ نفر را دورهم جمع کرد و یاد داد توپ را شوت کنند. کار علمی معمولاً کار فردی است. می گویند نیوتن تنها زیر درخت نشسته بود سبب روی کله اش افتاد و نیروی جاذبه را کشف کرد. همیشه همین طور است، ولی در عین حال محیطی باید باشد که رد و بدل فکری شود. انجمن به این معنی است. محیط فکری ایجاد شود که اروپا توانست در قرن ۱۷ بعد از انقلاب علمی، اول چند نفر بیشتر نبودند یک گالیه که در ایتالیا و یک دکارت در فرانسه بودند که همه با آن ها مخالف بودند. ولی کم کم اجتماعی پیدا شد اجتماع های علمی در ایتالیا و فرانسه پیدا شد و دانشمندان آن محیط انجمنی را ایجاد کردند. ولی خلاقیت فردی است. ممکن است یک نفر روی تجربه فیزیکی در لابراتوار کار کنند ولی قدم های بزرگی که از لحاظ اندیشه علمی برداشته شد، قوانینی که اینشتین عرضه داشت، دستاوردهای کانت، ماکس وبر و... همه فردی بودند؛ یعنی بزرگ ترین قدم ها در علوم جدید. ما افراد خلاق از لحاظ فکری می خواهیم ولی محیطی می خواهیم که بتوانند مطالب را با هم بحث کنند. افکار ما را روی افراد دیگر امتحان کنند که نظر آن ها چیست وگرنه دسته جمعی در تاریخ علم خیلی نادر بوده است.